

به زنان در بند افغانستان و ایران
وبه زنانی دلیری که بر ضد اشکال
ستم، خرافات، ارتجاع و امپریالیزم
می رزمند. رحیمه توخی

به سایت وزین "پیام آزادی"

ای زن

رحیمه توخی
(۲۰۰۸/۵/۱۶)

دفتر شعر
جلد دوم
بخش (اول)

از انتشارات "اتحاد زنان آزادیخواه"

آنچه در دفتر دو هست

- ۱ شام فراق (دسمبر ۲۰۰۵)
- ۲ زمین شوره زار (جنوری ۲۰۰۶)
- ۳ گرداب حوادث (جنوری ۲۰۰۶)
- ۴ نیک نام (فبروری ۲۰۰۶)
- ۵ فراق وطنم (مارچ ۲۰۰۶)
- ۶ سرفراز (اپریل ۲۰۰۶)
- ۷ ملالی جان (۱۴ می ۲۰۰۶)
- ۸ مادر (۲۰ جولای ۲۰۰۶)
- ۹ لعل شفق داغ (سپتمبر ۲۰۰۶)
- ۱۰ گهنامه (اکتوبر ۲۰۰۶)
- ۱۱ آغاز بهار (مارچ ۲۰۰۷)
- ۱۲ ننوشیم می (مارچ ۲۰۰۷)
- ۱۳ بردار شعر (مارچ ۲۰۰۷)
- ۱۴ بهمن (می ۲۰۰۷)
- ۱۵ گذشت عمر (اپریل ۲۰۰۷)
- ۱۶ هزاران نو نهال (اکست ۲۰۰۷)
- ۱۷ بال سپید آزادی (نومبر ۲۰۰۷)
- ۱۸ جشن نوروز (مارچ ۲۰۰۸)
- ۱۹ بهار (مارچ ۲۰۰۸)
- ۲۰ رهایی زن (۷ مارچ ۲۰۰۸)
- ۲۱ **ای زن !** (۷ مارچ ۲۰۰۸)
- ۲۲ دوبیتی ها (تاریخ دوبیتی ها قید نشده)



شعر دوری از میهن ، مکمل شعر مقاومت

دفتر شعر خانم مبارز «رحیمه توخی» را شوهر ایشان ، رفیق ارجمند آقای «توخی» ، برایم فرستاد تا اگر خطا و یا کمبودی در تایپ و یا پیشنهاد اصلاحی در زمینه ویراستاری، داشته باشم ؛ با ایشان در میان گذارم . با آنکه به صحت کار ایشان باورمند بوده و می باشم ، این وظیفه را از جان و دل پذیرفته و با آن مشغول شدم

مطالعه این دفتر ، به علاوه آن که بعد دیگری از شخصیت برانزده ، این زن مبارز و مقاوم افغان را به من شناساند ؛ و عمق درد فراق و دوری از میهن را در بین بانوان در مقایسه با آقایان بر ملا ساخت ؛ یک نکته دیگر نیز هوشدار دهنده یاد دهانی نمود ، که نباید به "شعر آوارگی" و غربت کم بها داده و نقش آنرا در احیای عرق ملی و عشق به میهن کمتر از "شعر مقاومت" به شمار آورد .

تا جایی که از لایه لای اوراق تاریخ این خطه باستانی بر می آید ، یکی از اولین سروده هایی که در آن درد دوری و هجران زادگاه ، به وضاحت کامل تبارز یافته ، قسمت های وسط بخش اول سرود های "ویدی" یعنی "ریگویدا" می باشد . در این سروده ها که از رودخانه های "کوبها" یعنی کابل ، "گوماتی" یعنی گومل ، "کرومو" یعنی کرم و بر خی از معاونین دیگر روخانه سند ، ذکر به عمل آمده است، در جایی که از "کوبها" و "کرومو" نام برده می شود، می توان در پس هر کلمه و در لایه لای هر جمله ای ، درد فراق از میهن دوست داشتنی آنها را مشاهده نمود.

فراقی که بیشتر از هر چیز دیگری، دلالت به اجباری بودن ترک میهن نموده عشق آتشین آنها را به سرزمین آبایی شان می رساند.

و این درست همان عنصریست که در تمام اشعار "رحیمه توخی"، خود را نمایانده، خواننده را یک لحظه نمی گذارد تا نام و خاطر وطن زخم خورده اش را از یاد ببرد . چنین است

که "شعر آوارگی" مکمل "شعر مقاومت" گردیده، بر ادب و شعرای کشور است ، که آنرا ارج گذاشته ، به جمع آوری و تصنیف آن همت گمارند .

با حرکت از چنین مبنایی ، من به شعر رزمنده زن میهن مان خانم «توخی» ارج گذاشته ، مطالعه آنرا به دیگران نیز توصیه می دارم . باشد چنین دیدی ما را از هضم شدن در جهاز "سنگ هضم کن" استعمار باز داشته ، اصالت انسانی و رسالت میهنی مان را از یاد نبریم .

باعر ض حرمت

علی مشرف

نگاهی بر این دفتر

دفتر شعری را که پیش رو داریم ، جلد دوم از مجموعه اشعار شاعر مبارز رحیمه توخی با عنوان "ای زن" می باشد . با خواندن این اشعار پی می بریم که رفیق رحیمه چگونه هنر و استعداد خود را در تشریح دردها و رنج ها ، غم ها و شادی ها و پستی و بلندی های زندگی و مبارزات انسان های تحت ستم و دردمند بکار گرفته و از همین رو او نشان می دهد که در ردیف هنرمندانی قرار دارد که "با قلم تباهی درد را به چشم جهانیان پدیدار می کنند". شعرهای رفیق رحیمه از دل بر می خیزد و به همین دلیل است که با گرمی بر دل می نشیند. بخشی از شعرهای رحیمه منعکس کننده سختی ها و نا بسامانی هایی است که زندگی بدور از دیار مادری در غربت بر او که قلبش برای مردم در بندش می طپد، بجا گذاشته است. بی دلیل نیست که او با کلامی زیبا می گوید :

مادر نظر کن به گریبان پاره ام
غربت نشین و بی کس و آواره ام
سوختی پر صبرم، چه باشد چاره ام
لرزید آسمان و زمین، از نعره ام
او در تشریح جنایات متجاوزین اشغالگر امپریالیست و حاکمین مرتجع بومی اشان چنین می گوید :
از جنگ بر جهان، نفاق انداخته اند
در بین خلق ها، افتراق انداخته اند
ویرانی و نابودی و کشتار بشر
در افغانستان و عراق انداخته اند
و در شعری دیگر می گوید:

نو باوگان وطن گشتند اسیر و دربند
بشنوید از کابل ویران، دوستان چند سخن
جوی شیر خشکیده، از غم زد لبش تبخال ها
بس که دید بر هر طرف قاتل و ظالم و رهن
شوربازار گشته خاموش، نیست شوری مردمان
دارند شوریده سر، بر لب نمی آرند سخن
و مقاومت قهرمانانه خلقها ی افغانستان را برای نابودی سلطه استعمار چنین توصیف می کند:
افغانستان که دارد مردمان سلحشور
در نبرد استقلال بودند سهم هر مرد وزن
هموطن در راه میهن، غفلت در کار نیست
باشد شرط رهایی وطن، نبرد مرد و زن

اشعار رفیق رحیمه ، پژواک بلند فریاد اعتراض میلیون ها زن و مرد در این جهان پر از ظلم است. انعکاس صدای میلیون ها زن در افغانستان است که در زیر پوشش تحمیلی بنیادگرایان مذهبی حامی منافع سرمایه داران، سالهاست که تابش خورشید را بر روی پوست خود احساس نکرده اند. انعکاس صدای میلیون ها انسانی است که سالهاست بمب باران های اشغالگران امپریالیست آنها را طعمه خود قرار داده است. انعکاس صدای هزاران زن ایرانی است که در شرایط جهنمی رژیم جمهوری اسلامی تاب تحمل "زندگی"

مملو از سختی و درد و رنج خود را نیاورده و به نادرست راه خلاصی از شرایط جهنمی موجود را در خود سوزی و خود کشی می بینند. در این باره رفیق رحیمه چنین می سراید :

رهایی زن از بند ، کی بود عجز و خودکشی
رهی نجات ماست، ستیز و پیکار دانستیم
و در شعری دیگر چنین ادامه می گوید :
ز درماندگی دست زنی به خود سوزی
بهر چه کفن نابودی بر تنت دوزی
باش در تجسس راه نجات و پیروزی
مکن با زندگی خویش اینچنین بازی
اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

بدون شک آزادی زنان در گرو آزادی کل جامعه است و بدون آزادی زنان نیز هیچ جامعه ای نمی تواند جامعه ای آزاد باشد. من به عنوان یکی از فعالین اتحاد زنان آزادیخواه ، این دفتر شعر رحیمه را در راستای رسیدن زنان به آزادی ، تلاش با ارزشی دانسته و همه انسان های مبارز و آزادیخواه را به خواندن این مجموعه دعوت می کنم . اتحاد زنان آزادیخواه این افتخار را داشته که از بدو تشکیل خود همواره از حمایت بی دریغ رفیق رحیمه بهره مند بوده باشد.

با تاکید بر هر چه محکمتر شدن پیوند های مبارزاتی زنان ایران و افغانستان در نبرد برای نابودی استثمار و استعمار امیدوارم بتوانیم دست در دست هم در نهایت توان در جهت تشدید مبارزاتمان برای براندازی ریشه های ظلم و ستم گام بر داریم.

به پیش برای مبارزه ای بی امان برای پاره کردن تمامی زنجیرهایی که زندگی زنان را در تمامی عرصه های اجتماعی به نابودی کشانده است ، بکوشیم به همانگونه رفتار کنیم که رحیمه می گوید :

با سعی و تلاش انجمنی ایجاد کنیم
یک جنبش مبارزاتی بنیاد کنیم
با خیزش و نبرد ، خویش را آزاد کنیم
پیهم و مکرر این سخن فریاد کنیم
- راه نجات زن بود جنگ و ستیز و نبرد -
که بعد آن ، دگر تو آن زن پارینه نیستی
با اختیارت بنشینی و با اراده ات بر خیزی

سارانیکو

یکتن از فعالین " اتحاد زنان آزادیخواه "



شام فراق (۱)

چو شبنم ز روی گل چیدم
مروارید نیزه های مژگانش
خورشید روی او
هنگام وداع ؛
سرخ دواند بر رخ زردم .
از دور دیدمش
_ چو خورشید در نشست _
پنهان کرد چهره
و زود از نظر برفت
تندیس خیال اش
هر لحظه در خاطر
شد ماندگار خلوت تنهایی
در بستر خنک زده ی شام فراق
مژگان روی هم نهادم تا سحر
سودایش چو عنکبوت
بر تنم تنید
سپیده دمید
؛ مگر چشمم به خواب نرفت
منتظرم و امید وار .
عواطف و احساسات پسر را در رابطه با
فسخ نامزدی وی در این پارچه کنجانیدم .
*

زمین شوره زار (۲)

عشقش آتش به جانم زد خاموشی گرفت

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

یادش سوختاند جسمم تا فراموشی گرفت
 نونهال مهرش بر دل درخت سرو گشت
 ریشه زد ساقه دواند خورش سر جوشی گرفت
 عشق و مهر اولش در خاطرم شد ماندگار
 بر سرم خورد سنگ یأس جایش بی هوشی گرفت
 سرمه سنگی بود من آنرا گهر پنداشتم

صیقل اش رفت رویش گردد خاموشی گرفت
 پنداشتم که او پاک است مانند عقیق
 هرزه بود بازاری شد با غیر هم آغوشی گرفت
 بناء کردم خانه ای ، در زمین شوره زار
 چون بنیادش خام بود از هم فرو پاشی گرفت
 *

گرداب حوادث (۳)

زبس شراره گرفت دل در میان قفس
 زحرارتش خشکید اشک به چشمانم

میان مجمر غم سوختم بی شعله و دود
 زبانه ها کشید آتش اش در پنهانم

بود بند بند وجودم تشنه ای فریاد
 زدم بخیه به لب از شمار دندانم

فریب و غبن و ریا نهفته کی ماند
 چه راز های پس پرده بود ، حیرانم

همه وقت هرزگی و شبگردی و پای کوبی
 چطور بیان کنم سوز و درد پنهانم

کجا خوابیده ندانم بخت و اقبالم
 ز خواب و غفلت اش عمریست سرگردانم

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

از هدیه ای راستی خار ناسپاسی گیرم
دست بی نمک شوریده بختم ، می دانم

عمریست گیر کرده ام در گرداب حوادث
ز گرداب اش نهراسم چون دیده توفانم
*

نیک نام ... (۴)

بر جهان بنگر جز رنج و الم چیزی که نیست
به رخ غمها جز لبخند زدن چیزی که نیست
از وقوع حادثات پر خون گشته سینه ها
دمدم خوردن جز خون جگر چیزی که نیست
هر جسمی گر بینی سوخته در شعله ای
آب گردد جسم ها مانند شمع چیزی که نیست
از دل غمگین خویش ابر می بارد تگرگ
میوه و شاخه درختان ریزد چیزی که نیست
رعد و برق در آسمان می غرند از روی خشم
جز رمیدن از چراگاه آهوان چیزی که نیست
هیتلر و چنگیز و آتیلای ستم ها کردند
قتل و ویرانی سوختند شهر ها چیزی که نیست
ظلم و استبداد در دنیا نباشد پایدار
در جهان گردند آخر روسیاه چیزی که نیست
اندر این دنیا نماند جز نام نیک و بد
یک روز نیک نام زیستن به از هزار چیزی که نیست
*

فراق وطنم (۵)

مخملین شد نگر بستر سبز چمنم
دیدنی شد به باغ سرو و گل و یاسمنم
غنچه ها می خندند به رخ زیبای بهار

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

سرکشید لاله ای سرخ به دشت و کوه و دمنم
ز فیض اشک ابر، پرنیان گشت زمین
گشته پرجوش و خروش باغ و راغ و چمنم
بلبلان نغمه سرآیند و گلها رقصند
سخن پردازم و خاموش نگرده سخنم
صبحدم همصدا هستم با مرغ چمن
او ز شوق گل نالد، من ز فراق وطنم

چون شمع بهری وطن می سوزم شب و روز
اشک حسرت ریزم آب نمایم تنم
سازم از خون دلم، رنگین گل های چمن
گیرید از برگ گل و سبزه ی میهن ، کفتم
*

سرفراز

آنان که سرفراز بیای دار رفته اند
با عزم آهنین به پیکار رفته اند
گلگون کردند چهره از خون داغ خویش
بهر سیه رویی دشمن غدار رفته اند
مارا نباشد قطع امید در این چمن
زین مرغزار غنچه ها بسیار رفته اند
روید به جای هر گل هزاران گلی دگر
آنان بدین باور، امید وار رفته اند
برسر نداشتند هوای آب و دانه ای
در دام صیاد به طلب یار رفته اند
آنان نشدند قفس پرورده ئی صیاد
بهر ویرانی کاخ ستمگار رفته اند
بارفتن خویش داغ نهادند به قلب ها
بارزم آتشین و شرر بار رفته اند
هر گز نگشتند پرپر از باد خزان
در خاطره ها زنده و پر بار رفته اند
*

----- به: ملالی جان جويا (زن دلير)

ملالی جان ! (۷)

ای تک سرو قد برافراشته ی وادی های تفتیده لب ،
ای طنین رعد بر خاسته از عمق خموشی های وحشتزا ،
ای فوران هزاران هزار فریادی در گلو مانده ،
کز تبار ملالی و مینایی.

همه دانند

که تو ، جویایی .

که می جویی ، نگین صبح سپید را
در تیرگی " دخمه " ای که جز گرگان را نباشد راه ، بدانجا
گرگانی خون لیس چکمه های " دزدان دریایی " .

* *

ملالی جان !

که جان من ، جان ما ، جان همگان ، تویی
هوشدار !

نبردی که در پیشرو داری

نبردی نیست ، (تنها) با گرگان دهن خونین

که نشسته اند با کبر و کین

در " دخمه " ی " نظم " سازان غارتگر _

از برای گپ و گفت و شور و شر

که اهدا کنند سرزمین بلند قامت مانرا

در ازای تجدید حیات حقیر و کوچک شان

و حفظ کیسه های پر از خونی که اندوخته اند

* *

ملالی جان !

در این عصر غارت و تسخیر

که واماندگان شکسته قلم

به تقدیس نشسته اند ، تسخیر و زنجیر را

و تو ، ای کمانگیر سر زمین " سند باد " و " سیس " و " حیان " (۱)

چه با ابهت و شجاعی

که بگرفته یی ، آتشین تیری از آتشکده " برزین " (۲)

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

هوشدار! که آماج تیر نخستین ،

نه گرگان باشد،

که آمده گان از آنسوی اعصارند.

بر چنبر " نظم نوین " بنگر

که چسان ، کشورت را گرفته در چنگ .

ملالی جان ، ملالی جان ، ملالی جان

روشنگر راه توباد ،

فانوس قلب هایمان !

*

----- در رثای زنده یاد منیژه عدالت مادر رفیق گرانقدر سهیلا جان دهماسی

مادر (۸)

مادر قهری از من ، یا چشمت است به خواب

مادر ترا قسم به خودم ، زود بده جواب

بازکن چشم خود ، که دلم کرده ای کباب

بینم ترا به خواب ابد ، می کشم عذاب

مادر بر گلیم عزاء می نشانی یم

مادر نظر کن به گریبان پاره ام

غربت نشین و بی کس و آواره ام

سوختی پر صبرم، چه باشد چاره ام

لرزید آسمان و زمین، از نعره ام

این نیست پاس زحمت و جانفشانی یم

مادر بی ستاره نکن آسمان من

نابود نساز به باد یأس، آشیان من

مادر مکن رخت عزاء را به جان من

بر دوش کشیدن بار غمت نیست توان من

مادر نساز خم، نهال جوانی یم

من بعد از این سر به صحرا می زنم

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

فریاد و فغان از جور دنیا می زنم
آتش گرفته قامتم از نبودنت
این آتشین تنم به دریا می زنم
مادر چرا به کوره ی غم می نشانی یم

از سوز دلم آسمان را شعله ورکنم
از درد جانکاهم عالم را خبرکنم
در خانه ی تاریک ات باری گذرکنم
بر جای خالی ات نتوانم نظر کنم
مادر چرا به سوی بیابان کشانی یم
*

لعل شفق داغ ... (۹)

گفتم غم دنیا را از سر بدر کنم
بیچاره دل را تا کی خون جگر کنم

بگذشت عمر مگر با صد درد و رنج
آخر شکسته دل زد دنیا سفر کنم

جوییدم ؛ مگر راه سعادت نیافتم
روزی نشد که از جوارش گذر کنم

خورشید تاج زرین گذارد بر فرق صبح
در تیرگی شب ، دگر کی نظر کنم

عمریست می تپد دل در میان سینه ام
از آه سرد و تیر دعایش حذر کنم

بگذارم بال گشاید به سوی آسمان
تا کی دل را پریشان و شوریده سر کنم

لعل شفق داغ که بود زایشگر روز

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

به این امید ، ظلمت شب را سحر کنم

*

گهنامه (۱۰)

خبر رسید زیاران فرزانه ئی من
 پی پیکارند در کشور ویرانه ئی من
 قتادست وطنم به چنگ ضحاک زمان (*) (- ضحاک زمان : بوش)
 دلم ز غصه فرو ریخت بهر خانه ئی من
 بروی سبزه و گل اشک غم باریده سحر
 آمیخت با شبنم صبح گریه شبانه ئی من
 دارد فریاد و فغان هر لحظه مرغ دلم

به یاد سوخته درخت برباد آشیانه ئی من
 چرا سحر امروز بغض در گلو دارد
 مگر شنیده شب قصه و فسانه ئی من
 ز آه مادران، ددمنشان نخواهند رست
 به پاکی خون شهیدان جاودانه ئی من
 نیستم همگام شما در نبرد با دشمن
 بیانگر خیزش مردم است خامه ی من
 ز فیض پیکار شما جانباختگان دلیر
 اگر سخنم شود بیان گهنامه ئی من

*

آغاز بهار ... (۱۱)

آمد بهار، چمن رنگی دیگر گرفته است
 این چلچله ها عشق گل از سر گرفته است

پروانه زنده شد زبوی گل در چمن
 دشت و دمن رونقی دیگر گرفته است

هر صبح و دم به گوش، رسد نغمه ای هزار

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

باغ و چمن، بوی معطر گرفته است

شمیم گل ز هر طرف ، آید به مشام
بلبل غنچه غنچه گل، در بر گرفته است

پروانه بال زنان ، نشیند بر روی گل
زنبور ز گل، بوسه ای شکر گرفته است

عطرو گل و نشاط بهار، خرمی هزار
اشجار زگل، تاجی بر سر گرفته است

هنگام عشرت است، گل و سبزه در چمن
ساقی به دست ، باده و ساغر گرفته است

آغاز بهار بر دلم اندیشه ی وطن
در آتش اشغال ، وطنم در گرفته است

ننوشیم می گلگون .. (۱۲)

بهار شاد می رسد ، آغوش میهن کجاست
شکوفه های ارغوان ، لاله های دمن کجاست

در سرزمین مستان ، خموشانه زیستن
برکنیم ریشه ای جنون ، جوانه رستن کجاست

در آسمان قیرگون ، چشمک نزد ستاره ای
آن ماه نقره فام کو، آسمان وطن کجاست

درین دیار غربت ، عشرت نباشد پسند
شیشه هاست پرز باده ؛ مگر آن انجمن کجاست

بسان قو ، آرام نمیریم در گوشه ای ساحل

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

رزمجوی میدان ایم ، بیمی ز مردن کجاست

تسکین درد و رنج ما ، نباشد " آجو " هرگز
علاج درد ما بُود ، جرعه آب وطن کجاست

نشسته ایم به قایقی ، توفان می رسد ز دور
لنگر و باد بان کو ، سکandar کهن کجاست

نییم مایوس و غمین ، در ردیف آوارگان
آزادیت آهنگ ما ، صدای " تنن تنن " کجاست (۱)

ننوشیم می گلگون ، ز لب جامی بلورین
نبردیت پیشروی ، مینا و بهمن کجاست (۲)
*

بر دار شعر (۱۳)

در هر کجا پنهان شوی ، زود پیدایت کنیم
خار مغیلان و زقوم ، فرش در راهت کنیم
زیاده نوشی مدام ، دور از ادب گشتی چنان
تنگ می در دست ما ، خالی به مینایت کنیم
تا پیر شود از شراب ، زمستی کنی عالم خراب
در نزد پیر و برنا ، شهره و رسوایت کنیم
ز " فهم " ات گفتند سخن ، از جمله ات آید بوی گند
زان بی حرمتی به زن ، هر کجا افشایت کنیم
غرق هستی در لجن ، برجای شعر گویی چرند
شیشه ی ادب شکستی ، " تیمارستان " جاییت کنیم
سر تا پای وطن ، گشته ست اسیر اجنبی
کابل و ننگرها را چرا ؟ کنگاش در پندار هایت کنیم
آرمانی نداری جزء نفاق ، اینست اندیشه ات
روزی برمسند قضا ، زنجیر در پایت کنیم

زن و دختِ افغانستان ، خون ملالی در رگان
گرآیی به چنگ مان ، بر دارِ شعر بالایت کنیم
*

رفیق بهمن (۱۴)

تاریخ وطن زاد چنین مردی مبارز
بود شخصیت او میان همه بارز
مغرور و تنومند ، ستیزنده رزمجو
فرزانه و عاقل ، متین و سخنگو
پیکار گر بی همتا رزمنده تهمتن
در نبرد میهن توفان آفرید بهمن
با ابهت و بی باک رزمنده ئی شجاع
با عزم آهنین نمود از وطن دفاع
لیکن غلامان روسی حيله گر
او را ندادند مجال نبردی دگر
در قید و بند روس فگندند دلاوران

ز دلیران انتقام بگرفتند ، بزدلان
بگذشتند سرفراز ز آزمونگاه زمان
گشتند جاویدان لقب یافتند قهرمان
دریا گریستیم هنوز چشم ما تر است
هر روز تپش قلب و درد ما فزونتر است
خون جانباختگان شد دامنگیر قاتلان
منفور تاریخ گشتند و مفتضح در جهان
*

گذشت عمر (۱۵)

عشق پر شور بر سربوالهوس نیست
سید اسیر آرام در قفس نیست
آهم پر سوز تر از ناله ای نی
که فارغ از تشویش یک نفس نیست

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

چه سوزیست بر تنم از درد غربت
 زین سوز و گداز آگاه کس نیست
 شده ذوب جسمم در کوره ی غم
 سرا پاسوختم سوختن بس نیست
 ز درد کی آه کشم از سینه بیرون
 کسی را گوش به فریادی کس نیست
 گشودم بال و پر همچون عقابی
 برای بال من پرواز بس نیست
 بیپیمودم رهی پـررنج تبعید
 در غربت هیچکس دستگیر کس نیست
 نمودم عزم رزم از بهر میهن
 گذشتِ عمرم هر گز عبث نیست

*

... هزاران نو نهال (۱۶)

ساقیا از چشم مستت روح فگن در جام مرا
 تا رسانی امشب در منزل جانان مرا

غصه ها را دور گردان لحظه ای از خاطرم
 شاد کن افسرده دل، بخشا لب خندان مرا
 زندگانی در تبعید همسان مرغیست در قفس
 بشکن درب قفس مشکل شود آسان مرا
 همچو چنگ سر در گریبانم نموده روزگار
 مثل برگهای خزان باد کرده سرگردان مرا
 شاخ و برگم ریخته است توفان آوارگی
 ای طبیعت گر نمایی ریشه ها پنهان مرا
 تیشه ی نامردمان گنده ام نتوان شکست
 بین گرفته مادر چون طفل در دامن مرا
 سبز و خرم می شوم باز فردای دیگر
 زانکه خون زندگی جاریست در رگان مرا
 سر زند از ریشه ام فردا ، هزاران نو نهال
 آرزوی رزم باشد در صف یاران مرا

بال سپید آزادی ... (۱۷)

بیا کلبه ای تارم شبی چراغان کن
بیا باغ دلم را شکوفه باران کن
بیا که شب به دامن سکوت خفته است
سکوت بشکن و خرگاهش نورباران کن
بیا که ظلمت شب تنیده بر تنم
بدر پرده ی شب صبح را نمایان کن
بیا که چیده شفق زچشمان شب الماس
گذار بر فرق سحر پیکرش درخشان کن
بیا لاله ، تو دشت و دمن رنگین ساز
گیاه هرزه دشت را شرمساران کن
بیا که بر وطن ی در بند خود اندیشیم

نظر بر فقر و غنای وطنداران کن
بیا که بال سپید آزادی از شفق پیداست
بیا با آب دیده مسیرش درخشان کن

*

جشن نو روز (۱۸)

جشن نو روز می رسد خانه تکانی داریم
ما در بین سبد تخم سبزه می کاریم

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

تا جوانه زند و ریشه کند دانه ی گندم
 ما روز و شب را یکایک بشماریم
 جشن نوروز عجب میله باستانی ماست
 آیین و نقل و شمع ، گل به گلدانی ماست
 عید نو روز است ما لباس هفت رنگ پوشیم
 در نگهداری فرهنگ نیاکان کوشیم
 در صحن حویلی دیگ سمنک جوشیم
 دور هم جمع شویم چون قوم و خویشیم
 جشن نوروز عجب میله ای باستانی ماست
 رقص و پایکوبی و عشرت و شادمانی ماست
 صبح نو روز ما میوه هفت رنگ خوریم
 قلب ها صاف با شد به کسی حسرت نبریم
 خوان نو روزی خود به باغ و بوستان ببریم
 به گل و سبزه و باغ با چشم روشن نگریم
 جشن نو روز عجب میله باستانی ماست
 می سرخ در پیاله یخ به یخدانی ماست
 سحرگاه در بوستان شمیم گلها بویم
 از دل خویش همه گرد گدورت شویم
 در سر آغاز بهار راه سعادت جویم
 قصه از " ننه کم پیر " و " بابۀ نوروز " گویم
 جشن نوروز عجب میله ای باستانی ماست
 شیر و نقل و نبات ، گل به گلدانی ماست

 بهار (۱۹)

دل شاد شو ای دل که دیگر باز بهار شد
 سرو و گل و بلبل به چمن نغمه هزار شد
 سرچشمه ئی یخ بسته ی آن وادی و بیشه
 غلتان و خروشان بهر طرف و کنار شد
 برقامت عریان درختان لرزان
 پیچیده حریر سبز ، پر نقش و نگار شد
 آن باد خشمگین ، غضبناک و مخوف
 اکنون نوازشگر از لطف بهار شد

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

برف کوچ که از بیخ کشید ریشه اشجار
 شرمنده، عرق ریزان در نزد بهار شد
 آن برف کهن که شکست سقف غریبان
 بر عمق زمین رفت تبدیل به بخار شد
 شب باد که لرزاند تنی بی برگ درختان
 خورشید طلوع کرد نگران شبِ تار شد.
 *

رہائی زن (۲۰)

حجاب روی زن ، امریست ناهنجار دانستیم
 گویند عصمت اش باشد در حصار دانستیم

بسکه ز برق و حجاب افسرده شدیم
 دل پر خون دانه ی انار دانستیم

هر کجا دیدیم زن ، زیر ضرب و ستم است
 زنی نباشد از آن رستگار دانستیم

تصویر سنگسار زن ، مدام است پیش نظر
 باریدند بر پیکرش سنگ، بی شمار دانستیم

باخشم و انتقام بنشستیم به کنگاش
 تا برکنیم بنیاد استعمار دانستیم

با سوزن شریعت بخیه زدند بر لب مان
 ز گهواره تا به خاک مزار دانستیم

رہایی زن از بند ، کی بود عجز و خودکشی
 رہی نجات ماست، ستیز و پیکار دانستیم
 *

----- به : زنان در بند افغانستان و ایران

ای زن ! (۲۱)

ای زن ! ای مولود پیچیده در کفن
پایت از زنجیر بردگی برکن
تنت رها ساز از گود جَمَره و سنگ
برخیز از تابوت تاریک و تنگ
اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

بنگر به زنان که بر فضا پا گذاشتند
چون اختران، شب هنگام ستاره کاشتند
همچون خورشید درخشان زیستند
در توانمندی کمتر ز مردان نیستند
اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

در پشت حمل می کرد پشتاره جفا
در بتن می پروانید قهرمان ها
احمد زاده و فیض احمد و مجید و بهمن ها
یاد هقانی ها و ملالی ها و مینا ها (*)
اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

ز درماندگی دست زنی به خود سوزی
بهر چه کفن نابودی بر تنت دوزی
باش در تجسس راه نجات و پیروزی
مکن با زندگی خویش اینچنین بازی
اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی
که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

خود کشی نیست راه نجات و پیروزی

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

این نباشد شیگردی که با آن نازی
 آهنگ مرگ با انگشتان خویش نوازی
 تا کی با اینهمه نا هنجاری ها سازی
 اکنون دگر تو آن زن پارینه نیستی
 که با امر بنشستی و با نهی برخاستی

با سعی و تلاش انجمنی ایجاد کنیم
 یک جنبش مبارزاتی بنیاد کنیم
 با خیزش و نبرد ، خویش را آزاد کنیم
 پیهم و مکرر این سخن فریاد کنیم
 - راه نجات زن بود جنگ و ستیز و نبرد -
 که بعد آن ، دگر تو آن زن پارینه نیستی
 با اختیارت بنشینی و با اراده ات بر خیزی



 دو بیتی ها (۲۲)

شب ها در آسمان، ستاره می جویم
 تا راز دل خویش ، به او گویم
 تا خالی شود گوشه ای دل، از غم ها
 با قطرات اشک اش غم دل شویم

گویند که راه پر خم و پیچ تاریک است
 راه عبور پر شکن و باریک است

به پیش بروید دوستان غفلت نکنید
 بینیده سپیده را سحر نزدیک است

در ظلمت شب به سپیده دم اندیشم
 راهیست به سوی افق در پیشم
 خطی می کشم به سوی آن با مژگان

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

بار غم وطن، بُود بر دوشم

کوچیدیم و کوله بار فگندیم به پشت

کلید در خانه گرفتیم به مشّت

از ظلم رها میهن و منزل کردیم

کوبیدیم درب اجنبیان با انگشت

فریادت وطن ز دور رسید بر گوشم

گیرم تنی شکسته ات بر دوشم

آسایش در زندگی حرامم باد

یک جرعه آب ، بی یاد توگر نوشم

میهن شب و روز به ویرانی ات اندیشم

غربت زده و دور ز ملک خویشم

گیر ماندی به چنگال گرگان زمان

سودا زده و حیران و دل ریشم

بینید ناکسان ، کشورم ویران کردند

در آتش غم، قلبم بریان کردند

خادی های پلید و اخوان رهن

تجاوز به زنان و دختران کردند

وطن آب و هوای پاکت بنازم

به قندهار انار و ناکت بنازم

شیرین تراز عسل توت پنجشیر

در شمالی انگور تاکت بنازم

وطن خرم و شادانت ببینم

ز آزادی چراغانت ببینم

گردد گور تجاوزگران زمینت

جمع و جوش باز به پغمانت ببینم

وطن دارم همیشه آرزویت

رسد روزی که برگردم به سویت

ای زن !

جلد دوم

بخش اول

تمام گل و گلشن های دنیا
برابر کی کنم با دشت و کویت

وطن بر دامنت شاد کام بودیم
ز تشویش و غم ها آرام بودیم
ز ویرانی ات شد ویران دلی ما
به شرق و غرب ما با نام بودیم

وطنداران چه حال آمد سری ما
دزدان بردند کنج و کوهری ما
بگیرید بند دست خاینان را
که تقسیم می کنند سیم وزری ما

کنم ناله در این ماتمسرای
رسد تا ناله ام در گوش هایی
شنوا کی بُود گوشه در این ملک
بگیرد دست خیر از بینوایی

امروز همه خلق دیده ی بینا دارند
رسوایی واپسین را تماشا دارند
خفاشان جمع اند در ویرانه های شهر
بر مسند قدرت جنگ و غوغا دارند

همان روزی بستم رخت سفر را
نداشتم سراغ راهی دیگر را
به ناچار رها کردم وطن را
ریختم اشک و خوردم خون جگر را

وطن اشغال و استبداد دیده
فرز اندانش به خاک و خون تپیده
بنازم قهرمان پهلوان میهن

نساخته مغلوب دشمن، نیارمیده

صدافسوس که آموتم شده ویرانه
جغدان و خفاشان کرده در آن لانه
هستم به امیدی که باز بینم
عقاب و شاهین و باز در آشیانه

دور است وطنم بسیار دور است و طنم
برداغ فراق اش سوزد جان و تنم
روز و شب به آزادی وطن اندیشم
نی در غم گور و ، نی به فکر کفنم



توضیحات

[۱۰] □ (۱) "تنن تنن" :- در رابطه با آوردن این دو لفظ در سروده (" ننو شیم می ..") بایست مختصراً تذکار داد که دانشمند گرانمایه دکتر پرویز ناتل خانلری ، که عقیده دارد « ... افاعیل عروضی برای شعر فارسی نادرست است » ، در کتابش (" وزن شعر فارسی " صفحه ۱۴۷ و ۴۸ و ۱۵۸) زیر عنوان « نامهای هجاها » نوشته :- « ... در علم ایقاع نیز چنین الفاظی قرار داده اند... » ، " مثالهای علم ایقاع بر حسب ارکان عروضی وضع شده است " به ادامه ایشان لفظ " تن " سبب خفیف و " تن " سبب ثقیل و " تنن " و " تننا " را مثال وتد مقرون قرار داده اند ...] در " فرهنگ سیا " لغت وتد بر فتح واو که جمع آن اوتاد بوده ، معنی آن علاوه بر میخ چوبی و فلزی به اصطلاح علم عروض عبارت از کلمه سه حرفی است که دو طرف آن متحرک و یک طرف آن ساکن مثال شجر ، چمن و ... آنرا وتد مجموع و وتد مقرون نیز میگویند . واژه ایقاع نیز در فرهنگ مذکور بمعنی " هم آهنگ ساختن آوازه ها " هم آمده است . [

دکتر خانلری اوزان جدیدی برای شعر فارسی ساخته مثل : برای قَع = (ت ت) ؛ لاتن = (تن تن) ؛ فَعَلَن = (ت ت تن) ؛ " نوا " که عربی آن فَعَل (ت تن) و یا برای " خوش آوا " که عربی آن فعولن (ت تن تن) و ... ساخته است .

فروتنانه بایست بعرض رساند که غرض از درج این یادداشت یاد آوری این نکته میباشد که الفاظ (" تنن تنن ") در شعر فوق باز گوی اوزان عروضی نبوده ؛ بلکه جابجایی آن ، همان هجا هایست که در پایان برخی از راگ های موسیقی کلاسیک گردان میشود ؛ مثلاً یکی از عالمای موسیقی شرق زنده یاد استاد سر آهنگ بعد از سراییدن رباعی امیر خسرو { آنروز که

روح پاک آدم به بدن --- گفتند در انمیشد از ترس به تن --- خواندند ملایک به لحن داود --- در تن در تن
درا در تن در تن { ترانه ی آنرا _ که از ساخته های خود شاعر و موسیقیدان ، یعنی امیر خسرو میباشد _ می

سراید. مسلماً آلات موسیقی بخصوص تار باب؛ مثل سه تار، رباب و سرود و... هم همین آواز ها را با سراینده یکجا منعکس مینمایند.

تار باب هر یک به تنهایی نیز قادرند (بدون سراینده) این الفاظ (تننه تن ، تنن تنن) را با مضراب (زخمه) نوازنده انعکاس بدهند.

ناگفته نباید گذشت که ترانه یکی از ابشار شعری است که عروضیان این بحر را از مزاحفات بحر هزج دانسته و اصل آن را به صورت ذیل آورده اند:

مفعول { تن تن ت { مفاعیلن { ت تن تن تن { فع { تن { این بحر اختصاصاتی دارد که در هیچ یک از بحور دیگر نمی توان یافت (مراجعه شود به ص ۲۱۴ همان کتاب)

به احتمال زیاد، چنین میبندارم که " ترانه " یکی از راگ های موسیقی کلاسیک نیز میباشد. در صورت اشتباه پژوهش خواسته ، تمنا مینمایم موسیقی دانان عزیز و گرانقدر کشورم مرا تصحیح نموده بر امتنانم بیفزایند.

■ (۲) بابک پیشوای جنبش خرم دینان که توسط خلیفه عباسی با بیرحمی و نهایت وحشیانه مثله شد. افشین به دستور معتصم بالله بابک را با نیرنگ به دام انداخته و به خلیفه سپرد. و بعداً خلیفه از افشین هراسید. وی را زندانی کرد. افشین در زندان خلیفه بمرد .

■ بهمن شخصیت برجسته جنبش انقلابی کشور که در زندان پلچرخ در زیر شکنجه های نهایت وحشیانه ی جلادان شرفباخته خادی ؛ حماسه های بی مثال آفرید و به جاودانگی پیوست .

مراجعه شود به سایت های (" به اشعار دشنه گون خوش آمدید ") ؛ " پیام آزادی " (www.payameazadi.org)

دفتر شعر عبور لحظه ها، زیر نویس سروده ی " عبور لحظه ها " و یا مطالعه زیر نویس بروی سایت "پیام فدایی" (www.Fadaee.org/)

[۲۱] " ای زن ! " به خاطر صدمین سالگرد روز هشتم مارچ ۲۰۰۸ (روز زن) به ساعت ۷ شام محفلی پرشکوهی از جانب (اتحاد زنان آزادیخواه) در تالار مجلل کتابخانه "نارت یارک" در تورنتو- برگزار شد. این سروده توسط گوینده آن (رحیمه توخی) در آن محفل خوانده شد.

(*)- زنده یاد احمد زاده یک تن از بنیان گذاران چریکهای فدایی خلق ایران

(*)- زنده یاد فیض احمد بنیان گذار سازمان رهایی افغانستان .

(*)- زنده یاد مجید یک تن از بنیانگذاران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

(*)- زنده یاد سید بشیر بهمن یک تن از بنیان گذاران سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو)

(*)- اشرف دهقانی نماد مبارزه و مقاومت ایران .

(*)- زنده یاد ملالی یک تن از زنان نامور جنگ آزادیبخش مردم افغانستان علیه استعمار انگلیس.

(*)- زنده یاد مینازن مبارز، بنیان گذار جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) .

